

بسم الله الرحمن الرحيم

بصیرت در شبکه مفاهیم قرآنی

حسین سوزنجی

اگرچه قرآن کریم برای هدایت تمامی انسانها فروفرستاده شده «أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ»^۱، اما تمامی انسانها از این هدایت بهره نمی‌برند. در واقع، پس از اینکه پیام قرآن بر انسانها عرضه شد، انسان‌ها دو دسته می‌شوند: برخی با محدود کردن خود به مجاری ادراکی حسی و بستن باب تعقل، هیچ بهره‌ای از قرآن نمی‌برند: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۲ ولی برخی که قبلشان باز است یا گوش شنوایی دارند «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»^۳ از این هدایت بهره می‌گیرند. این گروه دوم در ادبیات قرآن کریم «متقین» نامیده می‌شوند، و اولین وصفشان این است که به غیب ایمان دارند: «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۴ ایمان به غیب، یعنی باور داشتن و جدی گرفتن اموری که محسوس و در دسترس حواس ظاهری نیستند؛ و از اینجاست که پای مفهوم «بصیرت» به عنوان رکن مهم دینداری در ادبیات قرآن باز می‌شود.

شاید کلیدی‌ترین نکته در مفهوم بصیرت این باشد که انسان فقط به آنچه «نظر» (=مشاهده) اش می‌بیند اکتفا نکند: «وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»، بلکه در پس هر ظاهری، در پی باطنی هم باشد.^۵ عموم مردم چشم دارند، اما این گونه نیست که هرکس چشم داشته باشد، اهل بصر باشد: «وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا»^۶. نقطه مقابل بصیرت، کوری است: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ

^۱ . بقره (۲): ۱۸۵ ؛ ... که در آن [= ماه رمضان] قرآن برای هدایت مردم فرو فرستاده شد.

^۲ . بقره (۲): ۱۷۱ ؛ و مثل [دعوت‌کننده] کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی [مبهم چیزی] نمی‌شنود بانگ می‌زند [آری] کردند لالند کورند [و] در نمی‌یابند.

^۳ . ق (۵۰): ۳۷ ؛ قطعا در این امر برای هر صاحب‌دل و حق‌نپوشی که خود به گواهی ایستند مایه تذکری است.

^۴ . بقره (۲): ۲-۳ ؛ این کتابی که در آن هیچ تردیدی نیست، مایه هدایت تقوایبندگان است ؛ آنان که به غیب ایمان می‌آورند.

^۵ . اعراف (۷): ۱۹۸ ؛ و اگر آنها را به [راه] هدایت فرا خوانید نمی‌شنوند و آنها را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند.

^۶ . اعراف (۷): ۱۷۹ ؛ و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند.

وَالْبَصِيرُ^۱؛ و این کوری، کوری باطنی است، نه کوری ظاهری: « قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا^۲: اگر کسی در دنیا کور باطن باشد، در آخرت هم کور محشور خواهد شد « وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۳».

جایگاه بصیرت در شبکه مفاهیم قرآنی

اگر «اصول دین» (توحید، معاد و نبوت) محورهای اصلی دین هستند، که هستند، شایسته است هر مفهومی، از جمله مفهوم بصیرت را از زاویه این محورها، یعنی از زاویه مبدأشناسی، غایت‌شناسی، و راه‌شناسی مورد توجه قرار گیرد تا جایگاه آن در شبکه مفاهیم قرآنی درست شناسایی شود. از منظر «مبدأشناسی» خداوند که خالق و رب العالمین است، در ۴۲ آیه با وصف بصیر توصیف شده و اصلاً در منطق قرآن، معبودی که سمیع و بصیر نباشد، شایسته پرستش نیست: «لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئًا^۴». خداوند بصیر نه تنها تمامی مخلوقات خویش را به عنوان عوامل بصیرت‌زا آفریده «أَفَلَمْ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ؛ وَالْأَرْضِ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ؛ تَبْصِرَةً وَذِكْرًا لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ^۵ بلکه انسان را نیز که موجودی ذووجوه و پیچیده است، در مقام ذات خود بصیر قرار داده «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا^۶ و لذا هر انسانی اگر نخواهد خود را در پس حجاب‌های مختلفی که خود می‌سازد و بهانه‌هایی که

^۱ . فاطر (۳۵): ۱۹؛ و نابینا و بینا یکسان نیستند.

^۲ . طه (۲۰): ۱۲۵؛ می‌گوید پروردگارا چرا مرا نابینا محشور کردی با آنکه بینا بودم.

^۳ . اسراء (۱۷): ۷۲؛ و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراهتر خواهد بود.

^۴ . مریم (۱۹): ۴۲؛ چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و نیازی از تو را رفع نمی‌کند می‌پرستی.

^۵ . ق (۵۰): ۶-۸؛ مگر به آسمان بالای سرشان نگریسته‌اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده‌ایم و خللی در آن

آن راه ندارد؛ و زمین را گسترده‌ایم و در آن لنگر [آسا کوه]ها فرو افکندیم و در آن از هر گونه جفت دل‌انگیز

رویندیم؛ [تا] برای هر بنده توبه‌کاری **بینش‌افزا** و پندآموز باشد.

^۶ . انسان (۷۶): ۲؛ ما انسان را از نطفه مختلفی آفریدیم و او را می‌آزماییم بدین جهت او را شنوا و بینا قرار دادیم.

می تراشد مخفی کند، حقیقتا به وضع خویش «بصیر» است: « بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَيَّ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ؛ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»^۱.

از منظر غایت‌شناسی، سیر انسان به سوی عالم آخرت و در واقع، به سوی خود خداست « غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ^۲ ؛ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^۳ ؛ وَإِلَى الْمَصِيرِ^۴ ؛ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ^۵ و ...». عالم آخرت، که غایت سیر انسان است، مرحله‌ای است که پرده‌ها کنار می‌رود و چشم باطن بین باز می‌گردد « لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۶ » و مقدار حرکتی که هر کس کرده و جایگاهی که بدان دست یافته معلوم می‌شود: دنیازدگانی که جلوه‌های ظاهری دنیا چشمشان را پر کرده بود «رَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ^۷» چون فقط پیروی از خواسته‌های خویش کردند، از حرکت به سوی ماوراء باز مانده، در زمین ماندگار شده « وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ^۸ » و همه خواسته‌های دروغین خود را گم شده می‌یابند « قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ^۹ » و نه تنها گناهانشان فقط ظلمت برایشان به ارمغان آورده: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا

۱. قیامت (۷۵): ۱۴-۱۵؛ بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است؛ هر چند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد.

۲. بقره (۲): ۲۸۵؛ پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.

۳. آل عمران (۳): ۲۸؛ خداوند شما را از خود برحذر می‌دارد و بازگشت [همه] به سوی خداست.

۴. حج (۲۲): ۴۸؛ بازگشت به سوی من است

۵. فاطر (۳۵): ۱۸؛ و هر کس تزکیه کند تنها خود را پاکیزه کرده است و بازگشت به سوی خداست.

۶. ق (۵۰): ۲۲؛ [به او می‌گویند] واقعا که از این [حال] سخت در غفلت بودی و [لی] ما پرده‌ات را از [وجود] تو برداشتیم و دیده‌ات امروز تیزبین است.

۷. آل عمران (۳): ۱۴؛ دوستی خواستنیها [ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دامها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست.

۸. اعراف (۷): ۱۷۵؛ و اگر می‌خواستیم قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم اما او برای همیشه به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد.

۹. اعراف (۷): ۵۳؛ به راستی که [آنان] به خویشتن زیان زدند و آنچه را به دروغ می‌ساختند گم کردند.

أَعْمَالُهُمْ ... كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ^۱، بلکه اعمال ظاهرا خوبشان هم سرابی بیش نیست که فقط تشنگان آن را آب توهم می‌کنند، اما کسی که بصیرت داشته باشد می‌داند که این اعمال حقیقتاً هیچ حاصلی ندارد «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوفَاءً حِسَابُهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۲. و در مقابل، تقواییان با بصیرتی که امری برتر از دنیا را طلب می‌کردند نزد پروردگارشان به همه دلخواه‌هایشان می‌رسند، «قُلْ أَوْبَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۳ و در محضر خدای مقتدر با همه حقایق مواجه می‌شوند «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ؛ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»^۴. گروه اول که عمری از خدا رویگردان بودند، چون ایمان به آخرت در وجودشان مستقر نگردیده بود، حتی اگر در ظاهر هم بت پرست نبودند، اما در باطن خویش مشرک بوده و خدا را فقط در کنار پول و ثروت و قدرت و ... قبول می‌کرده‌اند «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»^۵؛ اما اکنون که همه چیز آشکار شده، می‌یابند که غیر از خدا هیچکس کاره‌ای نیست»

۱. نور (۲۴): ۴۰؛ و کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان ... مانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف که موجی آن را می‌پوشاند [و] روی آن موجی [دیگر] است [و] بالای آن ابری است، تاریکیهایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است هر گاه دستش را بیرون آورد نمی‌تواند آن را ببیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود.

۲. نور (۲۴): ۳۹؛ و کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می‌پندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را در آنجا یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا سریع‌الحساب است.

۳. آل عمران (۳): ۱۵؛ بگو آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند نزد پروردگارشان باغهایی است که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است در آن جاودانه بمانند و همسرانی پاکیزه و [نیز] خشنودی خدا [را دارند] و خداوند به [امور] بندگان [خود] بیناست.

۴. قمر (۵۴): ۵۴-۵۵؛ در حقیقت مردم پرهیزگار در میان باغها و نهرها؛ در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانایند.
^۵. زمر (۳۹): ۴۵؛ و چون خدا به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منجز می‌گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند بناگاه آنان شادمانی می‌کنند.

« يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ »^۱ و البته این بصیرتی که اکنون برایشان حاصل می‌شود جز احساس خسران و آرزوی برگشت برایشان ارمغانی ندارد « وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ »^۲، آرزوی دست‌نیافتنی‌ای که حاضرند همه آنچه در دنیا مهم می‌انگاشتند و بدان عشق می‌ورزیدند، فدای رسیدن به آن کنند « يُبْصِرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمئِذٍ بِنَيْبِهِ ؛ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ ؛ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ؛ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ؛ كَلَّا ... »^۳ و همین نشان می‌دهد که این بصیرتی که در آنجا به دست آورده‌اند، چیزی جز درک کوری باطنی و شدت محرومیتشان نیست و لذاست که هم به بصیرت می‌رسند « وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ »^۴ و هم در عین حال از درک لذات حقیقی محروم و کورند: « وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا »^۵.

از منظر راه‌شناسی نیز اساساً قرآن کریم اصرار دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط کسانی را که از روی بصیرت، و نه کورکورانه یا از روی عادت و تلقین و خوش‌آیند و ...، از وی تبعیت کرده‌اند پیرو خود بداند: « قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ »^۶. بدین ترتیب، حرکت یک مومن فقط باید از روی بصیرت باشد؛ و همه کتابهای آسمانی نیز

^۱ . غافر (۴۰): ۱۶ ؛ آن روز که آنان ظاهر گردند چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی‌ماند. امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای قهار است.

^۲ . سجده (۳۲): ۱۲ ؛ و کاش هنگامی را که مجرمان پیش پروردگارش سرهاشان را به زیر افکنده‌اند می‌دید [که می‌گویند] پروردگارا دیدیم و شنیدیم ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم چرا که ما یقین داریم.

^۳ . معارج (۷۰): ۱۱-۱۵ ؛ آنان را بینا کنند و گناهکار آرزو می‌کند که کاش برای رهایی از عذاب آن روز می‌توانست پسران خود را عوض دهد ؛ و [نیز] همسرش و برادرش را ؛ و قبیله‌اش را که به او پناه می‌دهد ؛ و هر که را که در روی زمین است همه را [عوض می‌داد] و آنگاه خود را رها می‌کرد ؛ نه چنین است ...

^۴ . صافات (۳۷): ۱۷۵ ؛ و آنان را بنگر که خواهند دید.

^۵ . اسراء (۱۷): ۷۲ ؛ و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراهتر خواهد بود.

^۶ . یوسف (۱۲): ۱۰۸ ؛ بگو این است راه من که به سوی خدا دعوت می‌کنم و من و هر کس پیروی‌ام می‌کند، فقط روی بصیرت حرکت می‌کنیم و منزّه است خدا [از اینکه به گونه دیگری عبادت شود]، و من از مشرکان نیستم.

چیزی جز بصیرت نیاورده اند « لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ؛ قَدْ جَاءَكُمْ بِصَآئِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ^۲ » و این ویژگی بصیرت‌زایی تعالیم دینی است که موجب هدایت و نزول رحمت بر اهل یقین می‌گردد: « هَذَا بِصَآئِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^۳ ». جالب اینجاست که بصیرت‌های قرآن کریم و سایر کتب آسمانی، این گونه نیست که امکان لجاجت را از افراد سلب کند و لذا در مقابل این آیات بصیرت‌زا، کسانی پیدا می‌شدند که خود را به نفهمی بزنند: « فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا^۴ ». شاید اصرار بر همین شیوه بصیرت‌بخشی، و نه شفاف‌سازی حسی، موجب شده باشد که قرآن کریم، با اینکه از اشخاص متعددی از گذشتگان نام برده، اما چنین روالی را در میان معاصران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کار نگرفته است و به جای اینکه نام بسیاری از اشخاص خوب و بد مهمی را که سرنوشت آینده مسلمانان به آنها وابسته بود (از امیرالمومنین علیه‌السلام گرفته تا غاصبین حق و دشمنان مهم وی همچون معاویه که تا بیش از یک قرن به اسم اسلام، حضرت علی علیه‌السلام را لعن می‌کردند) بیاورد، به بیان جملاتی که نیازمند تدبیر است (مانند « إِيْمًا وَلِيْكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ آمَنُوْا الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ^۵ » یا « وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِيْ أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُوْنَةَ فِي الْقُرْآنِ^۶ ») اکتفا کرده، تا فقط آنان که اهل بصیرت و تدبیر و بینه‌اند، پیرو واقعی پیامبر بمانند و کسی که تا شفاف‌سازی حسی برایش انجام نشود، زیر بار حق نمی‌رود، همچنان در گمراهی بماند

^۱ . اسراء (۱۷): ۱۰۲ ؛ گفت قطعا می‌دانی که این [آیات] را که بصیرت‌زاست جز پروردگار آسمانها و زمین نازل نکرده است.

^۲ . انعام (۶): ۱۰۴ ؛ به راستی بصیرت‌ها [= رهنمودها]یی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است.

^۳ . اعراف (۷): ۲۰۳ ؛ این [قرآن] بصیرتی است از جانب پروردگار شما و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی است.

^۴ . نمل (۲۷): ۱۳-۱۴ ؛ و هنگامی که آیات بصیرت‌گر ما به سویشان آمد گفتند این سحری آشکار است ؛ و با آنکه بدان یقین داشتند از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.

^۵ . مائده (۵): ۵۵ ؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

^۶ . اسراء (۱۷): ۶۰ ؛ و آن رؤیایی را که به تو نمایان‌دیم جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و [نیز] آن درخت لعنت‌شده در قرآن را.

« لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِي وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِي »^۱ چرا که خود به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بود که فقط پیروان اهل بصیرت را پیرو واقعی خود بداند.

بدین ترتیب، می‌بینیم که بصیرت در تمامی عرصه‌های اصولی دین نقش مهمی دارد. اما چرا؟ برای درک این مساله ناگزیریم که توجهی جدی‌تر به انسان‌شناسی قرآن کریم داشته باشیم.

چرایی جایگاه عظیم بصیرت در دین

انسان موجودی است که تا قبل از آفرینش او، نه دوراهی تبعیت و عصیان در عالم وجود داشت؛ و [لذا] نه به بصیرتی که با آن بتوان بین ابلیس و فرشتگان مقرب فرق گذاشت، نیازی بود.^۲ آفرینش انسان، که همراه با اعطای امانت ویژه ای به او بود که هیچ یک از موجودات زمینی و آسمانی تاب تحمل آن را نداشتند « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا »^۳ پیچیدگی‌های عالم را بسیار افزون نمود تا حدی که خدا بر خود آفرین گفت « وَكَأَنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ثُمَّ ... ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ »^۴ و با این آفرینش ویژه و اعطای امانت، باب دو راهی فوق را در عالم وجود باز کرد و لذا امکان ظلوم و جهول بودن، به تبع همین امانت برای انسان میسر گردید.

ویژگی خاص خلقت انسان این بود که خداوند شروع زندگی او را در پایین مرتبه عالم قرار داد، اما نه همچون سایر موجودات این مرتبه، بلکه او را با عالی‌ترین ظرفیتها و برترین قوام وجودی در این منزل جای

^۱ . انفال (۸): ۴۲ ؛ تا کسی که [باید] هلاک شود با بینه‌ای روشن هلاک گردد و کسی که [باید] زنده شود با بینه‌ای واضح زنده گردد.

^۲ . عبارات «منها» و «فیها» در آیه شریفه‌ی « قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ؛ اعراف (۷): ۱۳ ؛ فرمود از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی، پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی » دلالت دارد که شیطان تا قبل از آفرینش آدم در مقام مقربین مشغول عبادت خدا بود. برای تفصیل بحث، ر.ک: علامه سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن (بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۲) ج ۸، ص ۲۳-۲۴، ذیل آیه شریفه ۱۱ سوره اعراف.

^۳ . احزاب (۳۳): ۷۲ ؛ ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم اما از تحمل آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و [لی] انسان آن را برداشت راستی او بسیار ستمگر و بسیار نادان بود.

^۴ . مومنون (۲۳): ۱۲-۱۴ ؛ و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم ؛ سپس ... ؛ آنگاه آن را آفرینشی دیگر پدید آوردیم آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

داد « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»^۱ ظرفیتی که اگر انسان آن را جدی بگیرد - که جدی گرفتن آن چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست - می تواند تمامی مراتب وجود را درنوردد «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»^۲ و در مقام جنت ذات مستقر گردد «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ؛ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً؛ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي؛ وَادْخُلِي جَنَّتِي»^۳ و اگر آن را مهمل گذارد و از آن غافل شود، تمامی این ظرفیت هدر می رود و عذاب الیم جهنم که همان ماندگاری و خلود در زمین و محرومیت از تمامی حقایق عظیم هستی است، او را در برمی گیرد «وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ؛ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»^۴

پس انسان موجودی است که اگرچه ذات او بر فطرت الهی تنیده شده «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^۵ اما امانت بی نظیری به نام اختیار نیز به او داده شده تا هم امکان شکوفا کردن آن فطرت بی نظیر را داشته باشد و هم امکان تباه کردن آن را، که اگر امکان تباه کردن نباشد، شکوفا کردن فطرت، امری ضروری و اجباری خواهد بود، نه اختیاری؛ و البته خداوند منان چگونگی این دو مسیر و تفاوت آنها را به انسان الهام کرد: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»^۶. چنین انسانی چون حرکت خود را از دنیا شروع می کند، شروع آگاهی هایش از همین دنیا و با همین ابزارهای حسی است

^۱. تین (۹۵): ۴-۵؛ براستی انسان را در نیکوترین قوام آفریدیم سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم.

^۲. تین (۹۵): ۶؛ مگر کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند که پاداشی بی منت خواهند داشت.

^۳. فجر (۸۹): ۲۷-۳۰؛ ای نفس مطمئنه؛ خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد؛ و در میان بندگان من درآی؛ و در بهشت من داخل شو.

^۴. اعراف (۷): ۱۷۵-۱۷۶؛ و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آنگاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد و اگر می خواستیم او را به وسیله آن [آیات] بالا می بردیم اما او به زمین [=دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد.

^۵. روم (۳۰): ۳۰؛ پس روی خود را با تمام وجود حقیقت جویانه به سوی این دین کن با همان فطرتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست.

^۶. شمس (۹۱): ۷-۸؛ سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛^۱ او می‌تواند این ابزارها را در زیر سایه تفکر و تعقل درست به کار بگیرد «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَبَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَبَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّضَ لُبَّهَا عَلَيَّ بَعْضٌ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^۲ و می‌تواند در حد ظاهر همین ابزارها متوقف شود، یعنی به خطر حاکم نساختن عقل بر آنها، آنها را بی‌خاصیت سازد « وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعُقُ بِمَاءٍ لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَتَدَاءً صُمُّ بَكْمُ عُمَى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^۳ و این ابزارها را همچون حیوانات فقط در حد درک ظاهر محدود سازد، از کارایی عظیم آنها غفلت ورزد، و آنها را دست‌مایه‌ای برای ورود به عمق عالم نگرداند « لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۴ و اینجاست که مفهوم بصیرت، به عنوان بسنده نکردن به درک ظاهری حسی وارد میدان می‌شود.

بدین ترتیب، می‌توان چرایی اهمیت بصیرت و مفاهیم مقابل آن، همچون غفلت، نسیان، کوری و ... را در شبکه مفاهیم دینی درک کرد. انسان اگرچه در عالمی که حیوانات به زندگی در آن مشغولند آفریده شده، اما قرار نیست همچون حیوانات باشد؛ و اگرچه به لحاظ جهازات ادراکی و احساسی و عاطفی، همه جهازات حیوانی را داراست، اما از امری برتر به نام عقل برخوردار است که همه این جهازات باید ذیل آن

۱. نحل (۱۶): ۷۸؛ و خدا شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی‌دانستید بیرون آورد و برای شما شنوایی و چشمها و دلها قرار داد باشد که سپاسگزاری کنید.

۲. رعد (۱۳): ۳-۴؛ و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن کوهها و رودها نهاد و از هر گونه میوه‌ای در آن جفت جفت قرار داد روز را به شب می‌پوشاند قطعا در این [امور] برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه‌هایی وجود دارد؛ در زمین قطعاتی است کنار هم و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که با یک آب سیراب می‌گردند و [با این همه] برخی از آنها را در میوه [از حیث مزه و نوع و کیفیت] بر برخی دیگر برتری می‌دهیم بی‌گمان در این [امر نیز] برای مردمی که تعقل می‌کنند دلایل [روشنی] است.

۳. بقره (۲): ۱۷۱؛ مثل [دعوت‌کننده] کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی [مبهم چیزی] نمی‌شنود بانگ می‌زند [آری] کند لالند کورند [و] در نمی‌یابند.

۴. اعراف (۷): ۱۷۹؛ ... دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی‌شنوند؛ آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند؛ آنها همان غافلانند.

عمل کنند تا واقعا شمر بخش شوند: « إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ^۱؛ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّمَ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ؛ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ^۲؛ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ^۳ » و همان گونه که خداوند سراسر جهان درون و بیرون آدمی را به عنوان آیت بر او عرضه کرده « سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ^۴ »، با حکومت دادن عقل بر ادراکات حسی، تمام عالم را به عنوان آیت ببیند نه غایت «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ^۵؛ و در هر نگاهش به هر پدیده‌ای ملکوت آن را بنگرد « أُولَئِكَ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ^۶، نه فقط ظواهر را.

عوامل بی‌بصیرتی

اما عوامل فراوانی مانع بصیرت انسان می‌شود. مهمترین آنها غفلت است. شاید بتوان مهمترین مولفه‌های غفلت را «بی‌توجهی» و «جدی نگرفتن» دانست: اگر کسی خود را در همین حد ادراکات و

^۱ انفال (۸): ۲۲؛ قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.

^۲ یونس (۱۰): ۴۲-۴۳؛ و برخی از آنان کسانی‌اند که به تو گوش فرا می‌دهند آیا تو کران را هر چند در نیابند شنوا خواهی کرد و از آنان کسی است که به سوی تو می‌نگرد آیا تو نابینایان را هر چند نبینند هدایت توانی کرد.

^۳ حج (۲۲): ۴۶؛ آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن ببیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.

^۴ فصلت (۴۱): ۵۳؛ به زودی نشانه‌های خود را در آفاق [عالم] و در درونشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است.

^۵ بقره (۲): ۱۶۴؛ راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده‌ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است آیت‌ها و نشانه‌هایی است برای کسانی که تعقل می‌کنند. و نیز: رعد (۱۳): ۴؛ نحل (۱۶): ۱۲؛ روم (۳۰): ۲۴.

^۶ اعراف (۷): ۱۸۵؛ آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند.

خواستگاری حیوانی محدود کند، به ظرفیت عظیم خویش بی توجهی کرده و آن را جدی نگرفته است و حقیقت این است که این جدی نگرفتن و غفلت و عدم استفاده صحیح از این ابزارها، عامل اصلی سقوط نهایی انسان، یعنی جهنمی شدن، می باشد: « وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ^۱». بدین ترتیب، حقیقت این غفلت چیزی نیست جز بسته کردن به ظواهر و بی اعتنایی به حقایق غیبی عالم: « وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ؛ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ^۲».

این غفلت و بی توجهی، که ناشی از عدم رسوخ ایمان در جان آدمی است به تدریج موجب نادیده گرفتن و فراموشی کامل حقایق اصیل عالم می شود و زندگی ای تنگ و پر زحمت، همراه با نسیان همیشگی حقایق و مورد نسیان قرار گرفتن را در پی دارد: « وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى ؛ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ؛ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ؛ وَكَذَلِكَ نُجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى^۳». این نسیان وقتی در وجود آدمی راسخ شود، آدمی را به انکار و تسلیم نشدن در برابر حقیقت و بسنده کردن به امور ظاهری دنیوی وامی دارد که این همان مقام کفر است. « أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا^۴». کفر یعنی پوشاندن حقیقت و انکار آن؛ و این اصطلاح اگرچه در ادبیات رایج در جامعه، در مورد کسانی که صریحاً منکر خداوند هستند به کار می رود، اما در ادبیات قرآنی به هر کس که در هر مرتبه ای چشم بصیرت خود را کور کرده و

^۱ . اعراف (۷): ۱۷۹ ؛ و قطعاً بسیاری از جنیان و آدمیان را در دوزخ قرار دادیم [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند [آری] آنها همان غافل ماندگانند.

^۲ . روم (۳۰): ۶-۷ ؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند؛ از زندگی دنیا ظاهری را می شناسند و حال آنکه از آخرت غافلند.

^۳ . طه (۲۰): ۱۲۴-۱۲۷ ؛ و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می کنیم؛ می گوید پروردگارا چرا مرا نابینا محسوس کردی با آنکه بینا بودم ؛ می فرماید همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی امروز همان گونه فراموش می شوی ؛ و این گونه هر که را به افراط گراییده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده است سزا می دهیم و قطعاً عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است.

^۴ . مریم (۱۹): ۷۷ ؛ آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت قطعاً به من مال و فرزند [بسیار] داده خواهد شد.

از تسلیم شدن به حقایق سرباز می‌زند، اطلاق شده و لذا در ادبیات قرآنی، مکرراً منافقین، به عنوان کسانی یاد شده‌اند که پس از ایمان آوردن، حقیقتاً کافر شده‌اند « **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُجِيبَ لَهُمْ تَوْبَتَهُمْ وَأَوْلَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ** »^۱ یا گاهی مومن و گاهی کافرند « **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا**؛ **بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** »^۲؛ و بر همین روال، آنها را گاهی هم‌نشین کافران « **إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا** »^۳ و یا صریحاً کافر « **إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا**؛ **أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا** »^۴ شمرده، و در مواردی هم شاید بدین سبب که همین کفر خود را هم می‌پوشانند و همین حقیقت خود را هم معکوس معرفی می‌کنند، آنها را در مرتبه‌ای پست‌تر از همه (حتی از کافران) تصویر می‌کند « **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا** »^۵ این گونه تعابیر نشان می‌دهد که انسان ممکن است که بقدری دچار غفلت گردد و بقدری حقیقت را حتی بر خود وارونه جلوه دهد که حتی در حالی که مسیر سراسر باطلی را طی می‌کند خودش گمان کند بهترین مسیر را طی می‌کند و این زیان‌بارترین نوع زندگی است که یک موجود می‌تواند داشته باشد: « **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا**؛ **الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا** »^۶

شیطان مهمترین مانع بصیرت‌یابی انسان

- ^۱ . آل عمران (۳): ۹۰؛ کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند سپس بر کفر [خود] افزودند هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان خود گمراهانند.
- ^۲ . نساء (۴): ۱۳۷-۱۳۸؛ کسانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند سپس کافر شدند آنگاه به کفر خود افزودند قطعاً خدا آنان را نخواهد بخشید و راهی به ایشان نخواهد نمود؛ به این منافقان خبر ده که عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت « خطاب شده‌اند.
- ^۳ . نساء (۴): ۱۴۰؛ خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد.
- ^۴ . نساء (۴): ۱۵۰-۱۵۱؛ کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این [دو]، راهی برای خود اختیار کنند؛ آنان در حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خفت‌آور آماده کرده‌ایم.
- ^۵ . نساء (۴): ۱۴۵؛ منافقان در فروترین درجات دوزخند و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت.
- ^۶ . کهف (۱۸): ۱۰۳-۱۰۴؛ بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؛ [آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.

در این میان باید نقش شیطان را جدی گرفت. اگر انسان به عنوان موجودی که امکان دوراهی برایش هست، آفریده شده، باید عامل بازدارنده‌ای هم در کار باشد تا واقعا حرکت انسان به سمت کمال، حرکتی ارادی محسوب شود. اگر دو راه سعادت و شقاوت در میان باشد، اما همه عوامل و محرکها فقط انسان را به سوی راه سعادت بخواند و هیچ محرکی برای اشتباه کردن، غفلت کردن و ترجیح راه شقاوت در میان نباشد، آنگاه راه سعادت، نه از روی اختیار، بلکه از روی طبیعت و بناچار پیموده می‌شود؛ و این به معنای بی‌خاصیت ماندن آن امانت الهی (اختیار) است. بر این اساس، از ابتدای خلقت آدم، نظام حکیمانه الهی چنین رقم خورده بود که زمینه برای بروز موجودی به نام ابلیس پیدا شود، موجودی که البته خودش خواسته هویت خود را در مسیر گمراهی و غوایت تعیین بخشد. او که در آزمون سجده بر آدم، استکبار نهفته خویش را بروز داد و اولین موجود بی‌بصیرتی بود که کفرورزی و پوشاندن حقیقت را شیوه خود کرد «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۱، در کمال لجابت، این بی‌بصیرتی و گمراهی خود را به خدا نسبت داد «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»^۲ و قسم خورد که این هویت خود (غوایت) را در تمامی انسانهایی که راهی در آنها بیابد تسری دهد «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»^۳ و خداوند این را سستی قرار داد که اگر موجودی به قدری بی‌بصیرتی ورزید که ذاتش عین غوایت و گمراهی گردید، اهل غوایت و گمراهی دیگران خواهد شد: «رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا»^۴.

به هر حال، ابلیس که از این پس عنوان شیطان را به دوش می‌کشید، از خداوند تا روز جزا مهلتی برای گمراه کردن آدمیان طلب کرد «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُعْتَبُونَ»^۵ و خداوند که می‌خواست با مستقر شدن

^۱ . بقره (۲): ۳۴؛ و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس [همه] به سجده درافتادند بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد.

^۲ . اعراف (۷): ۱۶؛ گفت پس به سبب آنکه مرا اغوا کردی من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست.

^۳ . حجر (۱۵): ۳۹-۴۰؛ گفت پروردگارا به سبب آنکه مرا گمراه ساختی من هم [گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت؛ مگر بندگان خالص شده تو را.

^۴ . قصص (۲۸): ۶۳؛ پروردگارا اینانند کسانی که گمراه کردیم گمراهشان کردیم چنانکه خود گمراه بودیم.

^۵ . حجر (۱۵): ۳۶؛ ص (۳۸): ۷۹ گفت پروردگارا پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده.

عاملی برای دعوت به سمت شقاوت، زمینه‌ای برای ظهور و بروز اختیار انسان پیدا شود، مهلتی طولانی، البته نه آن مقدار که او درخواست کرده بود، به او داد « قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ؛ إِلَيَّ يَوْمَ الْوَعْتِ الْمَعْلُومِ »^۱ و به او اجازه داد که در گذرگاه صراط مستقیم الهی کمین کند « قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ »^۲ و از تمامی جهات « ثُمَّ لَا تَبِيتُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ »^۳ و با بهره‌گیری از تمامی ابزارها، ترفندها و لشکریانش بر انسان بتازد « وَاسْتَفْزِرْ مِنْ اسْتَعْطَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجْلِكَ وَشَارِكِهِمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّتِهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا »^۴ و تمام تلاش خود را برای گمراهی و بی‌بصیرت کردن آدمیان صرف کند و با زینت دادن آنچه زینت زمین و ناپایدار است، نه زینت انسان و پایدار « إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ؛ وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا »^۵ و بزرگ نمایاندن نعمتهای دنیوی و دلمشغول کردن انسانها بدان « لِأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَاغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ »^۶ و فتنه‌انگیزی‌های مختلف، از زاویه‌ای که انسانها او را نمی‌بینند بر آنها حمله برد و بکوشد که انسانها لباس تقوا بر تن نکنند و راه رستگاری در پیش نگیرند « يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ؛ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوُهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ »^۷ و لذاست که مساله بصیرت داشتن یا نداشتن، برای نیفتادن در دام ابلیس

^۱ . حجر (۱۵): ۳۷-۳۸ ؛ ص (۳۸): ۸۰-۸۱ فرمود تو از مهلت‌یافتگانی ؛ تا روز [و] وقت معلوم.

^۲ . اعراف (۷): ۱۶ گفت پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست.

^۳ . اعراف (۷): ۱۷ ؛ آنگاه از پیش رو و از پشت‌سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم.

^۴ . اسراء (۱۷): ۶۴ ؛ و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد.

^۵ . کهف (۱۸): ۷-۸ ؛ در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام کدام یک از ایشان نیکوکارترند؛ و ما آنچه را که بر آن است قطعا بیابانی بی‌گیاه خواهیم کرد.

^۶ . حجر (۱۵): ۳۹ ؛ گفت پروردگارا به سبب آنکه مرا گمراه ساختی من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان

می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت.

^۷ . اعراف (۷): ۲۶-۲۷ ؛ ای فرزندان آدم در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می‌دارد و [برای شما] زینتی است و [لی] بهترین جامه [لباس] تقوا است این از نشانه‌های خداست باشد که متذکر

ضرورت می‌یابد و البته نفع و ضرر این بصیرت هم فقط به خود انسان برمی‌گردد و لاغیر: « قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»^۱.

فتنه، مهمترین زمینه برای ابتلای بی‌بصیرتان

اگر طبق بیان فوق معلوم گردید که عنوان کلی فعالیت‌های شیطان «فتنه‌انگیزی» است (يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ) و راه‌هایی از کید او، کسب بصیرت است، آنگاه مفهوم بصیرت با مفهوم فتنه‌گره می‌خورد. فتنه، آن آزمایش‌ها و موقعیت‌های دشوار و شبهه‌ناک و پیچیده‌ای است که اگر کسی بصیرت کافی (که در ادامه توضیح خواهیم داد که همان ایمان و عمل صالح است) در زندگیش کسب نکرده باشد، در آن آزمون‌ها می‌لغزد. آنان که اهل بی‌توجهی و جدی نگرفتن پشت پرده‌های عالم هستند، ساده‌لوحانه و غافلانه، گمان کردند فتنه‌ای در کار نخواهد بود و لذا کور و کر شدند و علی‌رغم مهلت‌های مکرر الهی همچنان کور و کر ماندند و جهنمی شدند « وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»^۲. اینان که در زندگی دنیا غرق شده‌اند به جای اینکه تعالیم و دستورات خدا را که البته گاه با دشواریها و سختی‌های ظاهری همراه است، به عنوان راهی برای خروج از دام‌های شیطان بنگرند، با خود همان دستورات به بهانه اینکه اینها فتنه‌اند مخالفت می‌ورزند « لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ؛ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أُنْذِنَ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»^۳ و شیطان هم با تلاش برای ارائه معرفی ناصحیحی از خداوند، آنها را در این

شوند؛ ای فرزندان آدم زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند در حقیقت او و قبیله‌اش از آنجا که آنها را نمی‌بینید شما را می‌بینند ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند

^۱. انعام (۶): ۱۰۴؛ به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که به دیده بصیرت بنگرد به سود خود او و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود اوست و من بر شما نگهبان نیستم.

^۲. مائده (۵): ۷۱؛ و پنداشتند فتنه‌ای در کار نیست پس کور و کر شدند سپس خدا توبه آنان را پذیرفت باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه انجام می‌دهند بیناست.

^۳. توبه (۹): ۴۸-۴۹؛ در حقیقت پیش از این [نیز] در صدد فتنه‌جویی برآمدند و کارها را بر تو وارونه ساختند تا حق آمد و امر خدا آشکار شد در حالی که آنان ناخشنود بودند.

فتنه‌ها مستقر می‌سازد: عظمت خدا را « وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ^۱، کرامت و مهربانی و صبر خدا را « وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ^۲»، بی‌نیازی و بخشندگی خدا را « وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَتِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ^۳، و سایر صفات جمال و جلال الهی را بهانه‌ای برای انکار وظایف آنها و انکار عذاب و جهنم و ... می‌گرداند و لذاست که خداوند تمام موجودات عالم را به نحوی آفرید که دائماً او را تسبیح گویند و او را از این گونه توصیفات ناصواب منزّه معرفی کنند « تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^۴؛ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ^۵ و از انسانها خواست با پرهیز از غفلت و توجه صحیح دائمی به خداوند (ذکر)، صبح و شام همواره به اصلاح خداشناسی خود و تنزیه او از این گونه تلقیات ناصواب (تسبیح) مشغول باشند: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا؛ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا^۶».

یکی از تذکرات مهم قرآن کریم، که البته اغلب مردم متذکر آن نمی‌شوند، این است که بصیرت را همتای ایمان و عمل صالح، و کوری را عین بدکاری قرار می‌دهد « وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ^۷؛ اما چگونه ایمان همتای بصیرت می‌شود؟ در منطق قرآن کریم، معلوم می‌شود که خداوند نه تنها خود اجازه و مهلت فتنه‌انگیزی به شیطان داده است (فَأِنَّكَ مِّنَ

۱. زخرف (۴۳): ۳۱؛ و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر نازل نشده است.

۲. مجادله (۵۸): ۸؛ و با خود می‌گویند چرا به خاطر آنچه می‌گوییم خدا ما را عذاب نمی‌کند.

۳. یس (۳۶): ۴۷؛ و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید، کسانی که کافر شده‌اند به آنان که ایمان آورده‌اند می‌گویند آیا کسی را طعام دهیم که اگر خدا می‌خواست [خودش] وی را اطعام می‌کرد.

۴. اسراء (۱۷): ۴۴؛ آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر اینکه با ستایش تسبیح او می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید.

۵. نور (۲۴): ۴۱؛ آیا ندانسته‌ای که هر که در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پر گشوده‌اند [تسبیح او می‌گویند] همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند.

۶. احزاب (۳۳): ۴۱-۴۲؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را یاد کنید یادی بسیار؛ و صبح و شام او را تسبیح گویند.

۷. غافر (۴۰): ۵۸؛ نه نابینا و بینا و نه کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند با [مردم] بدکار، باهم یکسان نیستند چه اندکند کسانی که متذکر [این حقیقت] می‌شوند.

الْمُنْظَرِينَ)، بلکه اساساً این فتنه‌انگیزی‌ها را سنتی برای جدا کردن مومنان واقعی از مدعیان دروغین ایمان قرار داده « أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ؛ وَقَدْ فْتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ »^۱ تا حدی که نه تنها مومنان عادی، بلکه انبیای اولوالعزم را هم با فتنه‌های مختلف می‌آزماید (خطاب به موسای کلیم می‌فرماید: « وَفْتَنَّاكَ فُتُونًا »^۲ و درباره ابراهیم خلیل بیان می‌کند: « ابْتَلَيْتُ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ »^۳) تا لیاقت آنها بر همگان معلوم گردد و در مقابل، این القائات فتنه‌انگیز شیطان را محملی برای آنانی که قلبشان منحرف یا عملشان ظالمانه است، قرار می‌دهد « لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ »^۴ و با وقوع این فتنه‌ها، چه بسیار افرادی که راه خدا را جدی در پیش نگرفته بودند، و از گون گردیده، مسیر شقاوت و بدبختی را در پیش می‌گیرند. « وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ »^۵.

آنچه در این میان اهمیت بسزایی دارد این است که شیطان نه فقط از جلو و پشت سر « مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ » یعنی از راه آرزوها و دغدغه‌های انسان نسبت به آنچه در پیش رو دارد و علائقش نسبت به آنچه از او بازمانده و پشت سر گذاشته (مانند اموال و اولاد: « إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ »^۶)، و نه فقط از سمت چپ « وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ » یعنی مسیر شهوت و دنیاطلبی و در زمره اصحاب شمال قرار گرفتن، بلکه از

۱. عنكبوت (۲۹): ۲-۳؛ آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؛ به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را [نیز] معلوم دارد.

۲. طه (۲۰): ۴۰؛ و تو را به فتنه‌های مختلف آزمایش کرد.

۳. بقره (۲): ۱۲۴؛ ابراهیم را پروردگارش با کلماتی [= حقایقی] بیازمود.

۴. حج (۲۲): ۵۳؛ تا آنچه را که شیطان القا می‌کند برای کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان سنگدلان مایه فتنه گرداند و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند.

۵. حج (۲۲): ۱۱؛ و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال می‌پرستد پس اگر خیری به او برسد بدان بدان اطمینان یابد و چون بلائی بدو رسد روی برتابد در دنیا و آخرت زیان دیده است این است همان زیان آشکار.

۶. تغابن (۶۴): ۱۵؛ اموال شما و فرزندانان صرفاً [وسیله] فتنه و آزمایشی [برای شما]‌یند.

سمت راست « عَنِ اِيْمَانِهِمْ » یعنی مسیر نیکوکاری و دینداری و ایمان و در زمره اصحاب یمین واقع شدن، بر آدمی می‌تازد؛ و اینجاست که بصیرت دینی اهمیت بسزایی پیدا می‌کند.

این مساله بقدری اهمیت دارد که در سوره صافات، وقتی بحث از گروهها و صفوف جهنمیان مطرح می‌شود و سخن از معبودهای دروغین آنها به میان می‌آید « احْشُرُوا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا وَاَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَاَهْدُوْهُمْ اِلٰى صِرَاطِ الْجَحِيْمِ »^۱، برخلاف انتظار اولیه، مهم‌ترین گروه از اینها که در این سوره محل بحث قرار گرفته‌اند، کسانی نیستند که از سمت چپ (شهوآت دنیوی) یا جلو و عقب (آرزوها و مال و اولاد) مورد هجومه شیاطین واقع شده باشند، بلکه از سمت راست و از راه دین و ایمانشان منحرف شده‌اند «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُوْنَ ؛ قَالُوْا اِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُوْنَآ عَنِ الْيَمِيْنِ»^۲ و البته در همانجا معلوم می‌شود که این افراد، در عمق وجود خود واقعا دین و ایمان حقیقی نداشته و در نهان خود، اهل طغیان بوده‌اند « قَالُوْا بَلْ لَّمْ تَكُوْنُوْا مُؤْمِنِيْنَ ؛ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰنٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طٰغِيْنَ»^۳.^۴ در نقطه مقابل، در همین سوره، وقتی به توصیف برترین صفوف بهشتیان می‌پردازد « اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِيْنَ»^۵ و انسانها را تشویق به این گونه زندگی می‌کند « لِمِثْلِ هٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعٰمِلُوْنَ »، مهمترین و بلکه تنها ویژگی این افرادی که با آن مومنان دروغین در دنیا هم‌نشین بوده‌اند، مطرح می‌شود، این است که اینها واقعا و از عمق جان و با بصیرت کامل پیامبران الهی را تصدیق کرده‌اند « قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ اِنِّيْ كَانَ لِيْ قَرِيْنٌ ؛ يَقُوْلُ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُصْذَقِيْنَ»^۶.

۱. صافات (۳۷): ۲۲-۲۳؛ کسانی را که ستم کرده‌اند با هم‌ردیفانشان و آنچه غیر از خدا می‌پرستیده‌اند؛ گرد آورید و به سوی راه جهنم رهبری‌شان کنید.

۲. صافات (۳۷): ۲۷-۲۸؛ و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند [و] از یکدیگر می‌پرسند؛ [و] می‌گویند شما [ظاهرا] از سمت راست و در راستی با ما درمی‌آمدید.

۳. صافات (۳۷): ۲۹-۳۰؛ می‌گویند [نه] بلکه با ایمان نبودید؛ و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود بلکه خودتان سرکش بودید.

۴. لذاست که قرآن اصرار دارد که هرکس اسلام آورد معلوم نیست که ایمان در قلبش وارد شده باشد «قَالَتِ الْاَعْرَابُ الْاَعْرَابُ اَمَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا وَلٰكِنْ قُوْلُوْا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِيْ قُلُوْبِكُمْ ؛ حجرات (۴۹): ۱۴»
۵. صافات (۳۷): ۴۰؛ به غیر از بندگان خالص شده خدا.

۶. صافات (۳۷): ۶۰؛ برای چنین امری باید کوشندگان بکوشند.

۷. صافات (۳۷): ۵۱-۵۲؛ گوینده‌ای از آنان می‌گوید راستی من [در دنیا] همنشینی داشتم؛ [که به من] می‌گفت آیا واقعا تو از باوردارندگان و تصدیق‌کنندگان.

فتنه و بصیرت در جامعه دینی

این سنت الهی فتنه، فقط برای تک تک اشخاصی که ادعای ایمان می‌کنند، نیست؛ بلکه برای جوامع دینی نیز مطرح است؛ لذا جامعه دینی، یک جامعه بسیار پیچیده است چون دائماً در معرض فتنه‌هاست؛ فتنه‌هایی که همواره صاحبان بصیرت را، که قبلاً از زبان قرآن تذکر داده شد که همان مومنان واقعی‌اند، از بی‌بصیرتان که همان مدعیان دروغین ایمانند جدا می‌سازد. قرآن کریم، که در مورد فتنه‌های فردی شیطان، در بسیاری از موارد به تذکرات و تحلیل‌های صریح و روشن می‌پرداخت، وقتی نوبت به تحلیل فتنه‌های اجتماعی می‌رسد، از زبان قصه و بیان حکایت‌هایی از امم قبلی نیز استفاده می‌کند؛ شاید به این دلیل که فهم پیچیدگی‌های جامعه دینی و فتنه‌های آن بسیار دشوار بوده، و با زبان قصه و حکایت احوال پیشینیان، به نحو ملموس‌تری می‌توان آن زوایای دشوار را آشکار کرد. ظاهراً حکایت بنی‌اسرائیل در ادبیات قرآنی، حکایت جامعه دینی است که با فتنه‌های گوناگون مواجه می‌شود. بنی‌اسرائیل به عنوان یک امت بنا به فرمایش قرآن بر همه‌ی جوامع پیشین برتری داده شدند: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أُعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنتُمْ فَضَّلْتُمْ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ»^۱ زیرا اینها تا آن مقطع تاریخ تنها امتی هستند که دعوت پیامبرشان را به صورت دسته جمعی (به عنوان یک جامعه) پذیرفتند و با پیامبرشان بیعت کردند.^۲ اما وقتی جامعه دینی تشکیل شد، معادلات پیچیده می‌شود و ابتلائات و فتنه‌ها آغاز می‌شود و دقیقاً اینجاست که آنها در فتنه‌ها می‌لغزند و از بهترین امت به بدترین امت تبدیل می‌شوند تا حدی که حتی توسط پیامبران زمان شریعت خودشان مورد لعنت قرار می‌گیرند:^۳ «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا

۱. بقره (۲): ۴۷ و ۱۲۲؛ ای بنی اسرائیل، به یاد آورید نعمتی را که به شما عطا کردم و شما را بر همه اهل عالم برتری دادم.

۲. امت‌های گذشته همیشه پیامبرشان را تکذیب کردند و فقط معدود افرادی از هر امتی ایمان می‌آوردند. این امتها همگی عذاب شدند و فقط قوم یونس بود که آنها هم بعد از رفتن پیامبرشان و دیدن نشانه‌های عذاب ایمان آوردند. ولی بنی‌اسرائیل از همان ابتدا موسی را تصدیق کردند و با او از مصر خارج شدند. بنابراین بنی‌اسرائیل در میان همه‌ی امم پیشین ممتاز می‌شود، چون حاضر شدند جامعه‌ی دینی تشکیل دهند.

۳. یعنی فقط پیامبر شریعت بعدی (عیسی علیه‌السلام) آنها را طرد و لعنت نکرد- تا اینکه گمان کنیم که چون به شریعت جدید ایمان نیاوردند لعنت شدند- بلکه توسط برخی پیامبران شریعت خودشان (مثل داوود) مورد لعنت قرار گرفتند.

وَكَاثُوا يَعْتَدُونَ»^۱ و جالب توجه این است که در روایات آمده است که شما مسلمان ها هرکاری را که بنی اسرائیل کردند، انجام خواهید داد! چرا که آنها نمونه‌ای از یک جامعه دینی‌اند.

برای اینکه پیچیدگی بصیرت در جامعه دینی بهتر معلوم گردد مناسب است به یکی از فتنه های بنی اسرائیل (ماجرای گوساله‌ی سامری) اشاره کنیم. چرا اینگونه مردم از هارون رویگردان می‌شوند و از سامری تبعیت می‌کنند و گوساله پرست می‌شوند؟ تحلیل ساده لوحانه مساله این است که آنها صرفاً افرادی لجوج و نفهم بوده‌اند؛ در حالی که اگر فضای واقعی آن زمان را بتوانیم ترسیم کنیم خواهیم دید که مشکل چقدر حاد بوده است. بگذارید مشکل را از منظر کسانی که گوساله پرست شدند تحلیل کنیم:

اولین عامل غیبت موسی از قوم خود است. موسی علیه السلام برای مدتی از میان قوم خود رفته بود و ظاهراً خلف وعده کرده است! زیرا قرار بوده سی روز برود و الان بیشتر شده است «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً^۲». نکند او -نعوذ بالله- دروغگو و غیرقابل اعتماد بوده است؟! دوم اینکه سامری انسانی عادی نبوده است: فردی عارف بود که در توانایی های فوق العاده ای داشته و صاحب کرامت بوده است. حداقل اینکه او توانسته جبرئیل را ببیند و ردپای او را دریابد: قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ^۳ و با این کار اقدامی شبیه معجزه انجام دهد: از گوساله طلایی و بی جان صدای گوساله زنده شنیده می‌شود «فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ؛ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا^۴».

سوم اینکه شواهدی هست که (اگر کسی اهل تحقیق عمیق نباشد) نشان می‌دهد ممکن است صدای خدای موسی از یک موجود جسمانی شنیده شود! مهمترین آن اینکه خدا برای اولین بار از میان درخت با

۱. مائده (۵): ۷۸؛ آن دسته از بنی اسرائیل - که [در باطن خویش] کفر ورزیدند- بر زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعن واقع شدند، دلیلش این بود که عصیان می‌کردند و از حد خود تعدی می‌نمودند.

۲. اعراف (۷): ۱۴۲؛ با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد.

۳. طه، آیه ۹۶: چیزی دیدم که کسی ندید و من از محل عبور جبرئیل مشت خاکی برداشتم.

۴. طه (۲۰): ۸۷-۸۸؛ سامری همین گونه بینداخت. پس برای آنان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد و [او و پیروانش] گفتند این خدای شما و خدای موسی است پس فراموش کرد.

موسی سخن گفت که « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى
إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ »^۱!

چهارم اینکه زمینه اینکه یک جسمی سمبل خدا قرار گیرد و آن را به نیابت از خدا پرستند در جامعه دینی آنها وجود دارد: وقتی قوم بنی اسرائیل از رود نیل عبور می کنند و یک قوم صنم پرست را می بینند به موسی می گویند که برای ما هم صنمی قرار بده «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَي قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَي أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»^۲! توجه شود که بت پرستان، صنم را خود خدا نمی دانند بلکه نشانه و سمبل خدا می دانند که با عبادت او به خدا نزدیک می شوند «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^۳ و ظاهراً با این مبناست که بنی اسرائیل، به خیال خود، بین صنم پرستی و غیرجسمانی بودن خود خداوند منافاتی نمی دیده اند.

پنجمین مطلب که معضل را پیچیده تر می کند این است که ظاهراً هارون خودش معجزه ای ندارد (همه معجزات را موسی انجام می داده: ید بیضاء، عصای موسی و ...). ولی سامری گوساله ای زرین ساخته که صدا می دهد. حتی هارون نه کاری می کند که ابطال سحر شود؛ (چرا که حقیقتاً سحر هم نبود بلکه یک اقدام واقعی بود، از رد پای جبرئیل بر گوساله ریخته شده و او به صدا درآمده) و نه حداقل این معجزه را انجام می دهد که صدای گوساله را ساقط کند. پس پذیرفتن سخن سامری چندان هم نامعقول (!) نیست.

جالب اینکه سامری نمی گفت این گوساله خدای جدیدی است. او می گفت این همان خدای موسی است و موسی اشتباه به کوه رفته و خدا را اینجا فراموش کرده است «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ»^۴ و اگر هارون می گوید نیست باید دلیل بیاورد. بنی اسرائیل هم نگفتند ما کلاً منکر موسی هستیم، بلکه گفتند حالا

۱. قصص (۲۸): ۳۰؛ پس هنگامی که آنجا آمد از آن محل خوش یمن در بقعه مبارک از درخت این صدا را شنید که ای موسی! من الله، پروردگار عالمیان هستم.

۲. اعراف (۷): ۱۳۸؛ بنی اسرائیل را از دریا گذرانیم تا به قومی رسیدند که بر [پرستش] اصنامی همت می گماشتند گفتند ای موسی، برای ما الهه ای قرار بده همان طور که این قوم الهه هایی دارند.

۳. زمر (۳۹): ۳؛ ما اینها [الهه ها] را نمی پرستیم مگر برای اینکه ما را به الله نزدیک سازند.

۴. طه (۲۰): ۸۸؛ این همان اله شما و اله موسی است که موسی آن را فراموش کرده است.

که شواهد به نفع سامری است و هارون هم معجزه ندارد همین گوساله را می‌پرستیم تا موسی بیاید و تکلیف را تعیین کند: «قَالُوا لَنْ نُبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ»^۱

با این فضای فکری و این مقدمات چرا ما اگر جای بنی اسرائیل بودیم، باید از هارون تبعیت کنیم؟ احتمالاً دلیل ما این باشد که چون نبوت موسی را پذیرفته‌ایم و موسی وی را جانشین خود کرده باید از او تبعیت کنیم: «وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي»^۲. اگرچه این می‌تواند دلیل درستی باشد، اما با آن همه شبهه‌ای که مطرح شد، قانع‌کننده نیست و خود هارون هم ابتدا از این دلیل وارد نمی‌شود. دلیل هارون نسبتاً پیچیده است و اینجاست که اهمیت بصیرت دینی، یعنی فرارفتن از تحلیلهای ظاهری جدی می‌شود:

هارون پس از اینکه تذکر می‌دهد که شما دچار فتنه شده‌اید: «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ»^۳ برای حل مسأله چنین می‌گوید: «وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي»^۴

احتمالاً گوساله‌پرستان در مقابل هارون بگویند: اولاً خدا رحمان باشد چه ربطی دارد که گوساله‌پرستی را کنار بگذاریم و از تو هارون تبعیت کنیم؟

برای همین مسأله بسیار پیچیده است و فقط با بصیرتی که حاصل تفکر و تعقل عمیق است، مسأله حل می‌شود. اگر کسی دربارهٔ رحمانیت خدا خوب اندیشیده باشد می‌تواند دریابد چگونه استدلال هارون، استدلال عمیقی است.^۵ خدای رحمان خدایی است که انسانها را در فتنه‌ها رها نمی‌کند، و اساساً ارسال نبی ناشی از همین رحمانیت خدا بوده است؛ یعنی چون رحمان است، حتی اگر خود مردم نیاز خود را نفهمند و تقاضای هدایت نکنند، او آنها را هدایت می‌کند؛ و برای همین بوده که بسیاری از منکران نبوت، منکر رحمانیت خداوند بوده‌اند: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَّتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ

۱. طه (۲۰): ۹۱؛ همچنان بر گرد این به پرستش می‌مانیم تا اینکه موسی به نزد ما برگردد.

۲. اعراف (۷): ۱۴۲؛ موسی به برادرش هارون گفت در میان قوم جانشین من باش.

۳. طه (۲۰): ۹۰؛ هارون قبلاً گفته بود که ای قوم من با این گوساله طلایی دچار فتنه و آزمایش شده‌اید.

۴. طه (۲۰): ۹۰؛ و پروردگار شما همان رحمان است، پس، از من پیروی کنید و دستور مرا اطاعت کنید.

۵. رحمانیت رحمت ابتدایی و جهان‌شمولی است که کافر و مومن را دربرمی‌گیرد، و شمول آن هیچ شرطی ندارد، همانند رزاقیت خدا؛ برخلاف رحیمیت که رحمت خاصه‌ای است که فقط شامل حال مومنین می‌شود: «وَكَانَ

بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» احزاب (۳۳): ۴۳

يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ^۱. حال، اگر واقعاً خدای رحمان بخواهد جلوه‌ای کند و صدایش را همه بشنوند با آنها حرف می‌زند نه اینکه صدای نامفهوم «عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا»^۲ داشته باشد. لذاست که قرآن وقتی آنها را مذمت می‌کند می‌فرماید آیا آنها ندیدند که این گوساله واقعا با آنها صحبت نمی‌کند: أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا^۳. این است که تحلیل هارون، نوعی بصیرت‌بخشی بر اساس سطح درک و اطلاعاتی است که آنها دارند: یعنی اگر خدا با موسی از طریق درختی سخن گفت، اما مساله اصلی این بود که سخن گفت و هدایت کرد. اما این گوساله درست است که صدا دارد ولی سخن نمی‌گوید و هدایت نمی‌کند، پس این گوساله، سمبل خدای رحمان- یعنی خدای رحمانی که به دلیل رحمانیتش انسانها را در گمراهی و حیرت رها نمی‌کند- نیست و اگر رحمانیت خدا را قبول دارید باید هدایتگری او را هم قبول کنید و آنگاه می‌فهمید جانشینی موسی یک اصل هدایتی بود که خدای رحمان مقرر داشته بود، پس، از من تبعیت کنید که قبلا به خلافت موسی منصوب شده ام. اینجاست که کسانی که اهل بصیرت نباشند با اینکه مومن بوده و جامعه دینی تشکیل داده‌اند تا حد گوساله پرستی پیش خواهند رفت!

به هر حال، در منطق قرآن جامعه دینی قطعاً دچار فتنه می‌شود و وقوع این فتنه‌ها در جامعه دینی، امری است که دائماً به پالایش و رشد جامعه کمک می‌کند؛ حالا اگر مردمی بعد از اینکه پذیرفتند جامعه دینی باشند، در مقابل فتنه‌ها بر «ربنا الله» استوار ماندند و استقامت ورزیدند «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^۴ و این استقامت را هم نه با مدلهایی که خودشان می‌پسندند، بلکه آن گونه که خدا دستور داده بود، عمل کردند «فَاسْتَقِيمُوا كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»^۵ آیا کار تمام است؟ خیر، بلکه استقامت برای عبور از هرفتنه‌ای آب گوارایی به همراه دارد و البته همین آب گوارا (که ظاهراً نمادی از برکات و نعمتهای الهی‌ای است که با

۱. رعد (۱۳): ۳۰؛ بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امتهایی روزگار به سر بردند فرستادیم تا آنچه را

به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی در حالی که آنان به [خدای] رحمان کفر می‌ورزند.

۲. طه (۲۰): ۸۸؛ گوساله بی‌جانی که فقط صدای گوساله [صدای نامفهوم و بدون معنا] داشت.

۳. طه (۲۰): ۸۹؛ آیا نمی‌بینند که این گوساله جواب سخن آنها را نمی‌دهد و صاحب اختیار هیچ نفع و ضرری برای آنها نیست؟

۴. فصلت (۴۱): ۳۰؛ کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند.

۵. هود (۱): ۱۱۲؛ پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند].

ایمان آوردن انسانها شامل حالشان می‌شود^۱ زمینه می‌شود برای وقوع فتنه‌ای عظیم‌تر و البته آب گوارایی دیگر؛ حالا دوباره اگر در این فتنه جدید باز استقامت بورزند یک آب گوارا و یک ارتقای دیگر، اما اگر در این فتنه‌های متراکم و پی‌پی کسی بلغزد، بدبختی بمراتب بیشتری به نحو تصاعدی شامل حالش خواهد شد: «وَالْوَالِدَاتُ عَلَىٰ الصَّبَاتِ كَمَا عَلَىٰ الذَّرَارِيِّنَ فَاسْتَقِيمُوا عَلَيَّ الطَّرِيقَةَ لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَاءً غَدَقًا؛ لِنَفْسِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا»^۲.

تذکر، راه رسیدن به بصیرت و رهایی از فتنه‌ها

اما با این دشواریها و گرفتاریهای پیچیده و پرشبهه، راه رهایی از فتنه‌های شیطان و رسیدن به بصیرت چیست؟ شاید کلیدی‌ترین واژه قرآن کریم که تقریباً همه راهکارها در ذیل آن می‌گنجد، واژه «تذکر» باشد. همان گونه که بی‌بصیرتان که قلبشان مریض گشته، چنان در دنیا فرو رفته و غفلت آنها را فرا گرفته، که با آمدن آیات بصیرت‌بخش الهی نه تنها بصیرت و ایمانشان افزوده نمی‌شود، بلکه آلودگی و کفرشان عمیق‌تر می‌گردد « وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ؛ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»^۳، در نقطه مقابل، مومنان واقعی چنان در حالت تذکر و آماده باش به سر می‌برند که نه تنها نزول آیات قرآن «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا»، بلکه حتی هجوم شیاطین هم بر بصیرت آنها می‌افزاید « وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۴. تذکر چنان در ادبیات دینی نقش مهمی دارد که، نماز، که ستون دین شمرده شده، از آن جهت اهمیت دارد که عامل تذکر

۱. اعراف (۷): ۹۶؛ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً [باب] برکات را از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردهای آنان را گرفتیم.

۲. جن (۷۲): ۱۶-۱۷؛ و اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم؛ در این باره آنان را بیازماییم و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند وی را در قید عذابی [روز] افزون درآورد.

۳. توبه (۹): ۱۲۴-۱۲۵؛ و چون سوره‌ای نازل شود از میان آنان کسی است که می‌گوید این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان می‌افزاید و از آن بشارت می‌گیرند؛ اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حال کفر درمی‌گذرند.

۴. اعراف (۷): ۲۰۰-۲۰۱؛ و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد به خدا پناه ببر زیرا که او شنوای داناست؛ در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند.

است « وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي^۱ ». برخلاف آنچه گاه ساده لوحان می‌پندارند، تذکر فقط یادآوری ذهنی نیست، بلکه هر اندیشه و هر گرایش و هر عملی که حضور خدا (و حضور دین خدا) را در جامعه گسترش دهد، مصداق تذکری است که مومنان بدان سفارش شده‌اند. شاید وجه جمع آیات مختلفی که در سوره مبارکه نور گرد هم آمده‌اند نیز در همین نکته باشد:

در سوره نور که از معدود سوره‌هایی است که خود قرآن کریم آن را به عنوان یک سوره مطرح کرده و هدف از تمامی آیاتش را تذکر بخشی معرفی نموده است « سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ^۲ »، بحثهای مختلفی کنار هم قرار گرفته، که چه بسا ناآشنایان با معارف قرآنی آنها را بی‌ربط بشمرند و تعجب کنند که مثلاً بحث از حد زناکار و مشکلات جامعه دینی در زمینه تهمت زناکاری (نور (۲۴): ۲-۲۶)، نحوه ورود در اتاق و خانه دیگران و مباحث نگاه و حجاب و ازدواج (نور (۲۴): ۲۷-۳۳ و ۵۸-۶۱) در کنار آیه عظیم نور « اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۳ » آمده و این بحثها در کنار بحث از اوصاف مومنان حقیقی و کافران حقیقی و منافقان و وعده خدا به حکومت نهایی مومنان (نور (۲۴): ۳۶-۵۷)، نحوه تبعیت مومنان از دستورات الهی و برخورد با پیامبر و ایمان به معاد (نور (۲۴): ۶۲-۶۴) قرار گرفته است! اما دقت در تمامی این بحثها نشان می‌دهد که همه آنها جلوه‌های مختلف بروز یاد الهی در ابعاد مختلف حیات انسانی هستند: تذکر گاه در قالب معارف و اندیشه‌های عمیق توحیدی بروز می‌کند، گاه در قالب حکومت دادن دستورات الهی بر خواسته‌ها و عواطف و احساسات خود « الزَّانِيَةُ

^۱ طه (۲۰): ۱۴؛ نماز را به خاطر ذکر من بپا دار.

^۲ نور (۲۴): ۱؛ [این] سوره‌ای است که آن را نازل و آن را فرض گردانیدیم و در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم باشد که شما پند پذیرید

^۳ نور (۲۴): ۳۵؛ خدا نور آسمانها و زمین است حکایت نور او حکایت چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است و آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود؛ نزدیک است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد؛ روشنی بر روی روشنی است؛ خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند و این مثلها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.

وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ و گاه در قالب تبعیت عملی و اجرای احکام فردی و اجتماعی.

خلاصه کلام اینکه ما آمده ایم تا درک کنیم که زندگی اصلی ما این زندگی دنیوی نیست «اعلموا أنَّمَّا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وِزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ
فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^۲؛
بلکه ما خدایی هستیم و به سوی او بازمی گردیم «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳؛ و این حاصل نمی شود مگر با
بصیرتی عمیق در تمامی ابعاد و شؤون زندگی، که جلوه خارجی آن، حصول ایمان واقعی و انجام عمل
صالح است.

^۱ . نور (۲۴): ۲؛ به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در

[کار] دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند.

^۲ . حدید (۵۷): ۲۰؛ بدانید که زندگی دنیا در حقیقت بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و

فزون جویی در اموال و فرزندان است [مثل آنها] مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی

اندازد سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی آنگاه خاشاک شود و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی

سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

^۳ . بقره (۲): ۱۵۶؛ ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم.